

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۰۷ فبروری ۲۰۱۶

خوشا به حالت "هاشمیان"!

بخش چهارم

دیالوگ در ارتباط دین، خلقت، خدا، پیامبر - به خصوص عصمت وی، حادث یا قدیم بودن قرآن و ده ها سوال مانند این ها در طول تاریخ میان آنانی که بیشتر از روی عقلانیت با این موضوعات برمی خوردند و آنانی که تفکر در خصوص این مطالب را غیر از آنچه در کتاب و حدیث آمده، یا مراجع سنتی دین بدان ها معتقد بوده آن ها را تدریس کرده اند و فرارفتن از یک محدوده معین را پیرامون این مسائل جانز نمی دانند، از زمانی که محمد به پیامبری مبعوث شد تا امروز وجود دارد.

به گونه مثال موضوع حادث و قدیم بودن قرآن که اشعریت به قدیم بودن آن، یعنی به ازلی بودن آن ایمان دارد و اعتزالیان به حادث بودن آن که اگر با تعاریف رایجی که دینداران از خدا و از علم خدا ارائه می کنند، این موضوع را به بررسی بگیریم، از نظر من حق با اشعریان خواهند بود. زیرا اگر قرآن، علم و کلام و فعل خدا باشد و علم و کلام و فعل خدا از ذات خدا جدا نباشد، پس قرآن، چون خدا قدیم است، نیز باید قدیم باشد.

قدیم بودن قرآن نه به دلیل وجود آن قبل از وجود خداست، بلکه قرار استدلال اشعریان در ذات خداست، زیرا قرآن علم خداست و علم خدا از ذات خدا جدا نیست.

اگر خدا انسان می بود، که نیست و چیزی را می آفرید، مانند نویسنده ای که کتابی را می نویسد، موضوع قدیم بودن آنچه آفریده بود (قرآن) فرق می کرد.

اما خدا انسان نیست که در وقت تولد صفحه ذهنش پاک باشد و آگاهی او روز به روز با رشد جسمی او افزایش یابد و به تدریج به حدی برسد که بتواند به پیش بینی یا به آفرینش شیء در خور توان خود دست بزند.

آفرینندگی خدا که تجلی علم اوست، جزء ذات خداست. اگر قرآن علم خداست، و علم خدا از ذات خدا جدا نیست، پس قرآن را نمی توان از ذات خدا جدا و مخلوق خدا و حادث خواند.

کسانی که فعل خدا را جدا از خدا می دانند، مرتکب اشتباه می شوند، زیرا وقتی علم خدا از خدا جدا نباشد، چگونه فعل وی که از روی علم او به میان می آید، می تواند از خدا جدا باشد؟

تصور مخلوق بودن قرآن تنها در صورتی مورد پیدا می کند که علم خدا به همه چیز و در هر زمانی احاطه نداشته باشد و هر چیز را نظر به ضرورتی که قبلاً پیش بینی نشده است، خلق کند.

بحث خلقت انسان و جهنم، سوالی که کدام یک اولتر خلق شده است، بر می گردد به چنین یک مسأله ای.

این پرسش تردید به وجود و ذات و علم و فعل خدا را نشان نمی دهد. بلکه از بحث های برخی از کتب دینی ایجاد شده است.

بندار چنین است که خدا دوزخ را برای تنبیه انسان های گنهکار خلق کرده است. من پرسیدم که خداوند این کار را قبل از خلقت انسان کرد، یا بعد از آن؟ "هاشمیان" می گوید: بعد از آن. من می گویم:

چرا بعد از آن؟ مگر علم خدا که ازلی است، نمی توانست پیش بینی کند که انسان مرتکب گناه می شود و برای تنبیه او باید جایی را خلق کرد به نام دوزخ؟ آیا می توان چنین فکر کرد که خدا هم مانند انسان بعد از هر حادثه یا تجربه ناگوار برای پیش گیری از وقوع مجدد آن در آینده اقدامات مقتضی را روی دست می گیرد.

وقتی انسان را خلق می کند، حسب نظر "هاشمیان" دوزخی وجود ندارد، چون نمی داند انسان مرتکب گناه می شود و باید تنبیه شود. بعد انسان نافرمانی می کند. مرتکب گناه می شود و خدا هم برای تنبیه کردن انسان دوزخ را به وجود می آورد.

اگر این طور نیست و خدا قبلاً بر اساس علمی ازلی که دارد، می دانست که زمانی، در آینده، انسان را می آفریند و انسان مرتکب گناه می شود، به چه دلیل او در همان آوان پیدایش یا قبل از پیدایش انسان این مکان مخوف را خلق نکرد؟

من نمی گویم خدا اختیار کار خودش را ندارد. همانگونه که در یکی از همین مقاله های جدید به این موضوع از قول غزالی اشاره نموده ام خدا اختیار مطلق دارد؛ چون خداست، هر کاری را که می خواهد بکند، می کند.

در عهد عتیق آمده است که بعد از این که خدا زمین را می آفریند، به زمین نگاه می کند و از این که چنین چیزی خوشایندی را آفریده است، خوشحال می شود. بعد از آفرینش هر شیء به خدا همین احساس دست می دهد. سؤال من این است که آیا خدا نمی توانست آنچه را می آفریند پیش از آفریدن در ذهن خود مجسم کند و ببیند که خوب و بد؛ و یا زشت و زیباست. باعث سرور و غرور می شود و یا عکس آن؟

داشتن چنین تصویری از خدا نظر به تعالیم دین و تعبیر زیبای حافظ که "از صبح ازل تا شام ابد" از همه چیز آگاه است، درست نیست! همچنین این تصور که او بعد از این که می بیند انسان دست به نافرمانی می زند و راهی را اختیار می کند که خدا منع کرده، دوزخ را می آفریند تا او را در آن هزار بار بسوزاند و باز بسوزاند و... پس دوزخ چه وقت باید به وجود آمده باشد؛ اگر وجود دوزخ را مطابق به آنچه در باب دوزخ در آموزه های دینی قطعی بدانیم؟

سؤال اعتقاد به علم ازلی خدا به کمک ما می آید و این مشکل ما را حل می کند. خدا نظر به همین علم از قبل می دانست که انسان گمراه می شود، دست به کار های ناروا و خطا می زند، گناه می کند، از اوامر و هدایات خدا سرکشی می کند، مغرور و سرگران می شود و بر وفق سودای خود راه خود را می گیرد و نسبت به خدا که از او اطاعت و عبادت و بندگی و عدالت و شرافت می خواست یاغی و باغی و طاغی می شود؛ باید برای تنبیه این موجود احسان فراموش که کفران نعمت نموده است، مکانی را به وجود بیاورد تا حقش را کف دستش بگذارد.

این استدلال با توجه به علم الهی قرین به حقیقت می نماید، اما در این جا نیز عقل برعقلان نهیب می زند که اگر خدا می دانست، از روز ازل، که انسان چنین یک موجود طاغی و سرکش و حرف ناشنو و سرگران و ظالم است و به هیچ امری که من نموده ام اعتناء نمی کند؛ هم زنا می کند و هم سود می خورد و هم شراب می نوشد؛ هم نماز نمی خواند و هم روزه نمی گیرد و هم بر مسکینان و یتیمان و بینوایان ظلم می کند و هم به امانت خیانت می کند و...، چگونه یک لک و بیست و چهار هزار پیامبر را برای رهنمائی او فرستاد. مگر با علم ازلی خود نمی توانست پیش بینی کند که این

کارش هیچ نتیجه ای نمی دهد؟ لازم نیست برای تأیید این مدعا مثالی بیاورم. فقط با چرخاندن چشم، اگر خدا را ناظر بگیریم، ناکامی پیامبران را در امر رهنمائی انسان تصدیق خواهیم کرد.

اگر از قبل می دانست که "آدم" در بهشت نمی تواند از خوردن میوه ممنوع خود داری کند، چرا به او توصیه می کند که به آن درخت نزدیک نشود و از آن میوه نخورد؟ خدا می دانست که "آدم" نمی تواند در برابر کشش نفس خود ایستادگی کند. باوجود این به "آدم" توصیه کرد که به آن درخت نزدیک نشود، چه سود و چه دلیل داشت؟ او می دانست که انسان گناه می کند و به همین دلیل هم قبلاً دوزخ را آفریده بود.

عیسویان به این باور هستند که خدا "عیسی" را برای نجات انسان از پرسان و جویان و عقاب و دوزخ قربانی کرده است. اگر این حرف را استناد بگیریم، باز هم این سؤال ایجاد می گردد که آیا خدا در وقتی که دوزخ را خلق می کرد، نمی دانست که برای بخشیدن گناهان انسان او زمانی فرزندش را قربانی خواهد کرد و بعد از آن انسان گنهکاری در عالم هستی وجود خواهد داشت که به دوزخ بیفتد. پس اصلاً وجود دوزخ بی مورد و اضافی است؟

حرف از دوزخ، بعد از قربانی "عیسی" به میان نیامده است. قبل از این قربانی هم در کتب عیدیه ای با این کلمه بر می خوریم. یادآوری این مطلب برای آن عده از کسانی است که خواهند گفت: دوزخ بعد از به صلیب کشیده شدن "عیسی" آفریده شده است، هرچند تعداد کسانی که به چنین استدالی متوسل می شود از انگشتان دو دست هم بیشتر نباشد! این اعتقاد به جهت دیگری هم درست نیست. زیرا اگر این تصور درست می بود، باز هم این فکر قوت می گیرد که مگر خدا نمی دانست که حتی قربانی پسرش - آنچه عیسویان می گویند - نیز نمی تواند گناه را از بین ببرد و ضرورت تنبیه و دوزخ را منتفی کند؟

"هاشمیان" و کسانی مانند "هاشمیان"، که دین را بدون پرداختن بدان از اجداد بیسواد تر و بی منطق تر از خودشان به ارث برده اند و خود را مسلمان های سچ و دست اول می خوانند، هیچ وقت به این فکر نیفتیده اند که دین مملو از پرسش هائی است از این قبیل که باید بدان ها تأمل کرد و پاسخ داد.

روشنفکران دینی امروز در تلاش هستند تا صد ها و هزاران شبهه ای را که در دین وجود دارد، برطرف کنند. این گروه از مسلمانان که در برابر هزار ها سؤال مخالفان دین یا دینداران صاحب خرد و جویای حقیقت قرار دارند و قرار داشتند از روی اجبار می خواهند مردم را با ارائه دلایل محکم و عقلی از این توهم که در دین هیچ چیز قابل نقد نیست، بیرون کنند. این ها قرار نظر "طاهر پارسا" به صورت سنتی و شریعتی دیندار نیستند. چرا که به قرآن و به پیامبر نگاه انتقادی دارند.

همانگونه که گفته شد روشنفکران دینی به دلیل مراجعه دائمی به قرآن و آن را معیار کار خود قرار دادن، باوجود نگاه انتقادی آن ها به کتاب، خود را مسلمان می دانند. من به این حرف روشنفکران دینی باور دارم. این ها با این کارشان می خواهند به دین خدمت کنند. می خواهند دین را تطهیر کنند. می خواهند دین را با عقلی ساختن گزاره های آن از حملات پی گیر مخالفان دین نجات دهند. کاری که متشرعان سنتی دین هیچ گاهی بدان نپرداختند. برای روشنفکران دینی به تجربه ثابت شد که زور و اجبار و تحمیل و کشتن و بستن و زبان و گردن بریدن جائی را نمی گیرد. اگر می خواهیم جلو فرار سیل آسا و مخالفت های تند مردم علیه دین را بگیریم، باید دین را عقلانی بسازیم. دین باید با ایمان و عقل آزاد پذیرفته شود. انسان دیندار باید بعد از تحقیق دین، دینش را انتخاب کند. پدرم مسلمان بود باید من هم مسلمان باشم. مگر این تفکر را پیامبر اسلام نقد نکرد و آن را تفکر جاهلیت خواند؟ روشنفکران دینی با این تفکر برای نجات دین پای به میدان گذاشتند و دست به کار شدند.

مستمسک به ده ها آیت در قرآن در هر کاری که انسان انجام می دهد، فعل خدا دیده می شود، یعنی مشیت خدا در آن کار رفته است. حال اگر در دل انسانی مانند من شبهه ای پیدا شود، چه کنم؟ باید این شبهه را کار دل بخوانم، یا مطابق آن چه در قرآن آمده است کار خدا؟ اگر کار خداست، پس "هاشمیان" به چه دلیل مرا ملحد می خواند؟ آیا این حکم اعتراض به خداست، یا اعتراض به من؟

من که مطابق به آیات متعددی در قرآن - هر که را خدا بخواهد راه می نماید و هر که را نخواهد گمراه می کند - می گویم این تصور ساخته ذهن من است، اما با خواست خدا . آیا چنین چیزی در قرآن گفته شده است، یا نه؟ به عنوان نمونه به آیت زیر نگاه کنید::

"وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَنَسُئَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" (النحل - ۹۳).

ترجمه: و اگر خدا می خواست، شما را امت واحدی می ساخت، و لیکن هر که را بخواهد گمراه می سازد و هر که را بخواهد هدایت می کند و البته از آنچه انجام می دادید، پرسیده شوید.

این آیت را چگونه باید تعبیر و تفسیر و تأویل کرد؟ آیا خواست و قضای الهی، از دید اسلام، قابل تغییر است؟

من با این دودلی و تردیدی که خدا آن را به ذهن من راه داده است چه باید بکنم؟ آیا من خود گمراه شده ام، یا خواست خدا بوده است که گمراه شوم؟ تازه از من پرسیده می شود که چرا گمراه شده ام! آیا این حرف خدائی است که هستی را آفریده است، یا حرف خدائی که ذهن بشر وی را آفریده است؟

من در برابر حکم الحاد خود از سوی "هاشمیان"، بیشتر از این حرفی نمی زنم. بروید جواب روشنفکران دینی را که خود اذعان می کنند بنیاد تفکر شان را اسلام تشکیل می دهد، ولی با آن هم با تکیه بر عقلانیت و تجربه ای که از دین و دنیا دارند، به نقد دین و نقد قرآن و نقد پیامبر می پردازند، بدهید.

با ملحد خواندن مردم مگر مشکل دین و دینداران سنتی با مردمانی که به نقد دین بر می خیزند، حل می شود؟

دوستی، از میان دوستان، از من خواهش کرد که دم خر یک بلست است و هر قدر آن را کش و گیر کنی درازتر نمی شود، پشت موضوع را زیاد نگیر. بگذار! وقتی را که صرف نوشتن به "هاشمیان" و یاران وفادار و کودن تر از خودش می کنی، صرف چیز های سودمندتری کن.

از این دوست و جمعی که آن جا بودند و این نظر را تأیید کردند، تشکر نموده گفتم:

به مصداق این مثل که "خرعیسی گر به مکه رود، باز آید همان خر باشد"، می دانم که حرف من به گوش کسانی که برای شان می نویسم فرو نمی رود. "هاشمیان" بیش از نود سال دارد. کسی که طی این همه سال به شنیدن حرف حسابی عادت نکرده است، در چند روز آخر عمر هم تغییر نخواهد کرد. اما اگر راستش را بپرسید، من من حیث وظیفه از سالیان درازی می خواستم پیرامون این مسائل چیز هائی بنویسم. انسان های احمقی مانند "هاشمیان" تنها سبب، یا بهانه می شوند برای این کار!

به مقاله دیروز من نگاه کنید. شخصی به نام "کاکر" سبب شد که از یک طرف اسناد خبائت "هاشمیان" را به گونه منسجم و فشرده تنظیم و برای مطالعه دوست داران حقیقت ارانه کنم و از طرف دیگر حقایق را در باب تفکر دینی و یک سری حرف های دیگر بازگویم.

این که "کاکر" یا کسانی دیگر به آن همه حقایق تمکین می کنند و آن را می پذیرند، یا نه؛ برای من مهم نیست. مهم این است که دیگران به آن حقایق از روی اسناد و نوشته های خود "هاشمیان" پی ببرند؛ وهم به یک سلسله حرف های دیگر که ضمن گفت و گو با "هاشمیان" ها به مقصد روشن گری بیان می شود!

همین که "کاکر"، یکی از افراد دار و دسته "هاشمیان"، بالاخره می پذیرد که "خالق داد پغمانی"ی وجود دارد خود کلان گپ است.

ادامه دارد.

۲۰۱۶/۰۲/۰۶